## بمست الدالر من الرحيم

قال الشيخ الامام العالم العارف فريد عصره وشيخ دهره الشيخ شهاب الدين السهرورديّ قدّس الله روحه ونوّر ضريحه:

## < مقدمة >

الحمد لله رب العالمين والسلام على عباده الذين اصطفى خصوصًا على و مسيدنا محمد المصطفى و آله وصحبه أجمعين.

کوید شیخ پیشوا؛ دانا؛ آگاه، یکانهٔ زمان وبزرگ دوران خویش،
 شیخ شهاب الدین سُهروردی قدّس الله روحه ونوّر ضریحه:

## ديباچه

سپاس مر خدای را که پروردگار جهان است، ودرود مر بندگان وی را که ایشان را بر گزید خصوصاً مهتر ما محمد مصطفی و خاندان ویاران او، همکان.

I P ... الله ... با وبه استين T ، للشيخ شهاب الدين المقتول ، بسم الله ... I P ... الله على ... با الله ... با الله ... با الله على الارش الله على السهروردى وهو العروف بطالق البرايا – اهلى الله درجته سرقد حاذى بها رسالة حي بن يقظان للشيخ الرئيس وسباها حقسة الد خربة الغربية على ... BTRPM الهجد لله ... اين مقدمه در BZ موجود نيست إ رب العالمين AP ... TRM والسلام TRM وسلام AP الله الذين اصطفى : — AI سيدنا ... أجمعين P : معمد و اله TARM المتحلة المتحدة و الهجمة المتحدة و المتحدة و المتحدة و المتحدة عين از مقدمة نسخة هربي كرده است ، ميپردازيم .

امّا بعد: فانّى لمّا رأيتُ قصّة ﴿ حَى بن يقظان ﴾ سادفتُها مع ما فيها من عجايب الكلمات الروحانيّة والاشارات العميقة متعرّية من تلويحات نشير الى الطّور الأعظم الذى هو ﴿ الطامّة الكُبرَى ﴾ المخزونة فى الكتب الألهيّة ، 3 المستودعة فى رموز الحكماء ، المخفيّة فى ﴿ قصّة سلامان وأبسال ﴾ التى ربّبها صاحب قصّة ﴿ حَى بن يقظان ﴾ ، وهو السرّ الذى تربّب عليه مقامات أهل التعوّف وأسحاب المكاشفات ، وما أشير اليه فى رسالة ﴿ حَى بن يقظان ﴾ اللّ 6 فى آخر الكتاب حيث قيل : ﴿ ولربّها هاجَرَ اليه أفرادُ من الناس ، الى آخر الكلمات . فأردتُ أن أذكر منها شيئا فى طرز قصة سمّيتُها أنا ﴿ قصّة النُربة الكلمات . فأردتُ أن أذكر منها شيئا فى طرز قصة سمّيتُها أنا ﴿ قصّة النُربة

امّا بعد: چون داستان «حیّ بن یقظان»را خواندم، هر چند شامل و سخنان روحانی شکفت واشارتها عمیق شکرف است، آنرا عاری یافتم از تلویحاتی که اشاره کند بطور اعظم، یعنی طامّهٔ کبری که در نامهها خداوندی مخزون است، ودر رمزها حکیمان مکنون، وهم در «داستان سلامان 12 وابسال» که گویندهٔ قسّهٔ «حیّ بن یقظان» آنرا پرداخته، پوشیده آمده است. رازی است که مقامات پیروان تصوّف وصاحبان مکاشفه بر آن استوار

الكلام RM المبيقة : المبقية A متعرية من : معرية عن A ا الطامة الكبرى : سورة الكلام RM المبيقة : المبقية A متعرية من : معرية عن A ا الطامة الكبرى : سورة الكلام RM المبيقة : المبقية A المبعزون RtP : المبعزون TARM المبعزون TARM المبعزون TARM المبعنية RtP : المبعزون TARM المبعنية TARM المبعنية RtP : المبعني TARM المبعنية المبعنية TARM المبعنية ال

الغربيَّة ، لبعض اخواننا الكرام، وعلى الله أتوكُّل فيما أروم.

(١) مبدأ القصّة: لمّا سافرتُ مع أخى عاصم من ديار ما وراء النهر الى ٤ بلاد المغرب، لنصيد طابفةٌ من طيور ساحل اللَّجّة الخضراء،

است، و در رسالهٔ «حتی بین یقظان» ح نیز > بدان آشارتی نیست ، ِ جز در پایان کتاب، آنجا که آمده «بود که یکی از مردمان بنزدیك وی شود» تا و پایان گفتار. پس بر آن شدم که اندکی از آن بشیوهٔ داستانی بنام «قصهٔ غربت غربیه» برای بعض دوستان بزرگوار، بپردازم. و مرا در آنچه آهنگ کنم بر خدای توكل است. >

و (۱) شرح. چنین حکایت میکند موضح این عبارات و مستنبط این اشارات که «چون سفر کردم با برادر خود عاصم» و بعاصم قوّت نظری میخواهد که خاصهٔ نفس است بی شرکت بدن، دلیل بر آن که عاصم پناه بود از هر اکه مهلکی و ضلالتی، «از دیار ما وراء النهر» یعنی عالم علوی، «الی بلاد المغرب» یعنی عالم هیولا که نسبت حآن» با عالم علوی لبس تاریکیست، «تا صید کنیم گروهی از مرغان ساحل دریا؛ سبز» و بدین دریا عالم محسوسات خواسته کنیم گروهی از مرغان ساحل کنیم و کمال خویش در یابیم و ترقی کنیم از آنجا بعقل ملکة و از عقل ملکة معقل مستفاد.

قاتوكل: + وبه استعبن AP | أروم: - A | و مبدأ القعبة: - BZ | أخى هاصم: القوة النظرية AP | أراد القوة النظرية الماصبة عن النبلال Ra اراد القوة النظرية الماصبة عن النبلال Ra اراد القوة النظرية AaRaPa ديار ما وراه النهر: العالم العلوى AaRaPa بلاد الغرب: العالم الهيولاني AaRaPa ديار ما وراه النهر العبة (لجة B) ح | B | كل العبول العبول الكمالات من طيور ساحل اللجة (لجة B) | B | من طيور: الكمالات من طيور ساحل اللجة (لبعة النفس Ra العلوم البحسوس Aa عالم المحسوس Aa العموس Aa المحسوسات Ra العقل الستفاد Pa | و العالم الستفاد Pa | اللجة النحرات المالة حمّ بن يقطان.

3

- (٢) فوقعنا بغتةً في ﴿ القرية الظالم أهلها ﴾ أعنى مدينة قَيْرُوان.
- (٣) فلمّا أحسّ قومُها أنّنا قدمنا عليهم فجأةً ونحن من أولاد الشيخ المشهور بالهادى أبن الخير اليماني،
- (٤) أحاطوا بنا، فأخذونا مقيَّدين بسلاسل وأغلال من حديد، وحبسونا في مقسر بئر لا نهاية لسمكها.
- (۲) شرح « پس بیفتادیم ناگهان بدیهی که اهل او ظالم اند، اعنی 6 مدینة قیروان » یعنی این عالم، وبظالم عالمیان خواسته است، یعنی عالم نضاد است، وتضاد بی جنگ نباشد، وجنگ بی ظلم نباشد.
- (۳) شرح « پس چون از قدوم ما آگاه شدند وبدانستند که ما پسران و د شیخ هادی > ابن الخیر الیمانی ایم » وبهادی فیمنی اوّل خواسته است، و بخیر عقل کلّی، که واسطهٔ هدایت وخیر ایشانند.
- (٤) شرح بكرفتند مارا وبيستند بسلسلها واغلال، وبزندان كردند 12

و نولمنا Aa البناء المراق المراق المنام الملها الملها الملها المنها Aa الدنيا Aa البناء الملها المبناء المراق الم

- (ه) وكان فوق البئر المعطّلة التي عُمّرت بحضورنا قصرٌ مشيّدٌ وعليها أبراجُ عدّة.
- المّا عند الصبح فلا بدّ من الهويّ في غَيابة الجُبّ.

مارا در چاهی که قعرِ آنرا نهایت نیست، وبدین بند وزندان تن خواسته 6 است، ویجاه این عالم ظلمانی.

(ه) شرح « وبود بر بالاءِ آن چاه که بحضور حما> آبادانش کردند، یعنی نفوس که پیشتر از اجسام واجرام مُبدَع شدند، « قصری مشیَّد وبر وی و بُرجهائی بسیار ، یعنی افلاك.

(۲) شرح « پس بما گفتند که باکی نباشد اگر مجرّد بقصر بر آیید چون شب باشد، امّا چون روز باشد لا بدّ است که دیگر بار فرو افتید از قصر ایر بین چاه » وبدین آن خواسته است که شب بخواب توانید بعالم علوی بر آمدن وصور معقولات دیدن ، از آنکه حواس بخواب معزول شده باشند وغلبه نکنند، وبدین سبب تو قابل باشی، امّا بروز ببیداری محالست که از غلبه حواس تورا پرواه آن باشد، یعنی بمرگ توان بعالم معقولات رسیدن، وخواب

1 وكان: وكانت B فكانت Z | العطلة: - A | بحضورنا: بحظورنا B | قصر مشيد: النفوس الفلكية لإنها قبل الاجسام Ra الارواح قبل الاجساد Pa | وهليها النفوس الفلكية لإنها قبل الاجسام Ra | الارواح قبل الاجساد BPZ | وهليها TRM : هليها BPZ وهليه A | ه ابراج هدة: الافلاك RaPa | ه ان: اذا A | القصر TARPM : على القصر B الى القصر B | أمسيتم: اى في النوم Aa حالة النوم ليعطل TARPM : على العواس والعصوسات Pa | ه اما هند: وهند A | هند الصبح: العواس والعصوسات Ra | الاهتفال بها Pa | فيابة Zt : غاية Z | عضور: بعظور B

(٧) وكان في قعر البئر \* ظُلُماتٌ بعضها فوق بعض \* اذا أخرجنا أيدينا لم تَكَدُ نراها .

مرك دوّم است. وقرآن بدين ناطق « الله يتوفّى الأنفُسَ حينَ مَوتِها والتي لم تَمُتْ في منامها »

- (۷) شرح « وبود در بُن آن چاه تاریکی تو بر تو، چنانکه چون دست ۹ بیرون کردمانی، نزدیك بودی بنادیدن ، وبدین تاریکیها هیولانیات و کثافات اجسام خواسته است.
- (۸) شرح و مگر آن بود که شب بر آن قصر می آمدیم، وبر فضا 12 نگاه می کردیم نگران از روزن. بسیار بودی که بیامدی بما فاختگان از تختها و آراستهٔ یمن آگاهی دهنده از حال حمی. وگاه گاه زیارت کردی و سورهٔ ۲۶ (النور) آیهٔ ۱ و اظلمات: ای کنانات الهیولی والاجمام Aa الهیولانیات کوانات الدی ای ۱ و الاجمام ۱ و الله الهیولانیات کوانات الدی ای ۱ و الاجمام ۱ و الله الهیولانیات کوانات الدی این ۱ و الاجمام ۱ و الله الهیولانیات کوانات الدی این ۱ و الاد المرح یده ام

(٩) فَبَيْنَا نحن في الصعود ليلا وفي الهبوط نهارًا، اذ رأينا الهدهد دخل من الكوّة مسلّمًا في ليلة قمراء، وفي منقاره رقعة صدرت مين شاطئ الواد الأيمن في البقعة المباركة من الشجرة.

حمارا> درخشهائی بمانی که روشن شدی از جانب راست شرقی خبر دهنده از راه آیندگان نجد، وبیفزودی مارا حریاح اراك > شوق بر شوق. پس مشتاق ومتحتن شدمانی، وآرژوی وطنمان بر خاستی.

واین همه برسم عَرَب گفته است، که ایشان بأطلال ودِمَن وبباد وبوی کلها بر ممشوق دلالت کنند. وبدین آن خواسته است که بخواب از عالم ارواح ـ از عزلت حواس ـ چیزها؛ روحانی وسُوَر معقولات می توانستیم دیدن، دوبدان آرزوی وطنمان می خاست » یعنی ما نیز از آن عالمیم.

(۹) شرح « پس بشب بر بالا بودیم وبروز بزیر ، تا بدیدیم هدهدی که در آمد از روزن سلام کنان در شبی روشن با مهتاب ، ودر منقارش رقمه تی حکه > صادر شد از وادی ایمن . و بدین هدهد قوّت الهام را خواهد ، و بشب روشن یعنی صافی بودیم از کدورات طبیعی و بخارات فاسد . و وادی ایمن عالم علوی را خواهد ، و هر کجا یمین ویمن افتد همین باشد ، و یسار و آیسر عالم سفلی را خواهد . و بر آن رقعه نبشته .

<sup>1</sup> نعن: - BZ | وفي البيوط: والبيوط P اذ: اذا B | الهدهد: القوى الإلهامية Ra الإلهامية Ra الإلهام Ra الإلهام Pa الإلهام العلم Pa الله قدراه: يريد العفاه عن الكدورات الطبيعية BZ الهده الواد الايمن: العالم العلوى Aa المقالم البياركة من الشجرة: --- BZ ، سورة Ax (القصم) آية ٣٠ | ١٤ عالميم B الها وبر آن رقعه نبشته: رجوع شود ببند ١٢ (القصم)

- (۱۰) وقال لنا: انَّى أحطتُ بوجه خلاصكما وجنْتُكُما د من سبأ بنبأ يقين ، وهو ذا هشروح في رقعة أبيكما.
- (١١) فلمّا قرأنا الرقمة فاذا فيها أنّه من الهادى أبيكما وأنّه: بسم الله 3 الرحمن الرحمن الرحمن الرحمن الرحمن الرحمن الرحمن الرحمن الم تقاكم فلم تشتاقوا، ودعوناكم فلم ترتحلوا، واشرناكم فلم تفهموا.
- (۱۲) وأشار في الرقعة الى بأنّك يا فلان! إن اردتَ أن تنخلس مع 6 أخيك، فلا تنيا في عزم السفر، واعتصما بحبلنا وهو جوزهر الفلك القدسي المستولى على نواحى الكسوف.

<sup>(</sup>۱۰) شرح « آوردم شمارا از سبا » یعنی از کمان « بخبر یقین ، ودر و نامهٔ یدرتان مشروح است . »

<sup>(</sup>۱۱) شرح « پس چون نامه بخواندیم ، در آنجا بود که از پدرتان مادی بشما بنام خداء بخشاینده و بخشایشگر . آرزومندتان کردیم ، آرزومند 12 نمیشوید؛ و بخواندیم شمارا ، رحلت نمیکنید؛ و اشارت کردیم ، فهم نمیکنید. ، نمیشوید؛ و بخواندیم شمارا ، رحلت نمیکنید ، و اشارت کردم که ای فلان !

(١٣) فاذا أتيتَ « وادى النمل، » فانفش ذَيْلك، وقُل: الحمد لله الذى أحيانى بعد ما أماتنى « واليه النشور » وأهلك أهلك.

- ق (١٤) واقتل امرأتك (انّها كانت من الغابرين) وامضِ حيث تُؤمَّر فد انّ دابر هؤلاء مقطوعٌ مُصحِبين، واركب في السفينة، وقُل (بسم الله مَجْريْها ومرسيْها، (١٥) وشرح في الرقعة جميع ما هو كاين في الطريق، فتقدّم الهدهد
- 6 حاگر > خواهی که با برادرت ، یعنی قوّتِ نظری که عاصم است ، «خلاس یابی، در عزم سفر سُستی مکُن ، و دست در ریسمانِ ما زن ، و آن جوزهر فلك قدسی است هستولی بر نواحی کسوف » یعنی عالم ریاضت .
- و (۱۳) شرح «پس چون بوادی مورچکان برسی» یعنی حرص، «دامن را بیفشان» یعنی از علایق، « و بکو: سپاس خدایرا عزّ و جلّ که مارا زنده کرد پس از آن که مرده بودیم، و نشر و مصیر ما باوست.»
- 12 (۱٤) شرح « وبکُش زنترا که اوراً پس مانده نیست > یعنی شهوترا. « برو چنانکه فرمودیم و در کشتی نشین ، وبکو: بسم الله رفتن را وایستادن را » « برو چنانکه فرمودیم و در کشتی نشین ، وبکو: بسم الله رفتن را وایستادن را » (۱۵) شرح « و شرح کرده بود در رقعه آنچه در راه بودنیست. پس

3

وصارت الشمس فوق رؤوسنا اذ وسلنا الى طرف الظلّ . فركبنا السفينة وهى تجرى بنا « فى موج كالجبال » ونحن نروم الصعود على جبل طور سينا ، حتّى نزور صومعة أبينا .

(١٦) وحال بَيْنِي وبَين وَلَدِي ﴿ الموجِ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينِ . ﴾

هدهد پیش رفت » یعنی الهام « و آفتاب بالا اله سر ما شد ، یعنی عمر بتنگی رسید، صورت مبدّل شد « حجون » بکنار سایه رسیدیم » یعنی هیولا نیز خواست 6 از صورت منفک شدن . و دلیل بر آن که ح از » شمس وظلّ هیولا و صورت خواهد ، قوله عزّ و جلّ « ألم تَر الی ربّك کیف مَدّ الظلّ ولو شاء لَجعله ساکنا ، ثمّ جعلنا الشمس علیه دلیلا » یعنی اگر آفتاب دلیل نبودی ـ یعنی صورت که 9 بفعل است ، ـ این سایه را \_ یعنی هیولا ـ اعتبار و جودی نبودی ، یعنی امریست بفعل است ، ـ این سایه را \_ یعنی هیولا ـ اعتبار و جودی نبودی ، یعنی امریست عدمی . « پس بنشستیم در کشتی و می خواستیم که بطور سینا رویم تا زبارت صومه هی پدر کنیم . »

(۱۶) شرح « پس موج حجاب شد میان من وپسر ، یعنی روح حیوانی، «حواو > غرقه شد . »

<sup>1</sup> الشمس فوق رؤوسنا : اى قرب الموت Ra | اذ وصلنا الى طرف الظل : اى مفارقة الهيولى عن الصورة عندهم اى عند النفوس الجزئية المجردة Aa اى وقت الفصال الهيولى من الصورة، والدليل على ان الشمس والظل هما الهيولى والصورة قوله ﴿ أَلَم تر · · · › وَالْتُخ (رجوع بترجمة فارسى شود) Ra | وكالجبال : كالظل Z، سورة ١١ (هود) آية ٤٤ ا و نزور : نروم Z | ه ولدى : اى الروح الحيواني RaZa | سورة ١١ (هود) آية ٥٠ ا عيولا : وهيولا ك الله الله الهروة ٥٠ (الفرقان) آية ٢٠ غولا :

(۱۷) وعرفتُ أنَّ قَوْمِي \* مَوعِدهم الصبح أليس الصبح بقريب؟ » (۱۷) وعلمتُ أنّ \* الفرية التي كانت تعمل الخبائث » يُجعَل \* عاليها عمائلها » ويمطر \* عليها حجارة من سجّيل منضود. »

(١٩) فلمّا وصلنا الى موضع يتلاطم فيه الأمواج ويتدحرج المياه، أخدتُ ظئرى التي أرضعتني وألقيتُها في اليمّ.

6 (۱۷) شرح « وبدانستم که صبح نزدیك ماست » یعنی < اتّصال > نفوس جزمی وکتی .

(۱۸) شرح « وبدانستم که دیهی که درو پلیدیها می کنند، زیر وزیر وزیر و خواهد شد، یعنی عالم صغری، « وباریدنیست بر وی بارانی از سنگ و کِل، یعنی بیماریها ووباها وپلیدیها؛ قوا؛ مذهوم می خواهد، چون کبر وبخل حو>حسد. (۱۹) شرح « پس چون برسیدیم بجایگاهی که حدر آن > امواج تلاطم می زد و آبها منقلب می شد، دایهٔ خویش را بگرفتم و در آب انداختم » یعنی چون بجایگاهی رسیدم که امزجه مضطرب شد، روح طبیعی را غرقه کردم، یعنی از آن نیز بگذشتم.

<sup>1</sup> موهدهم TARPM : عندهم BZ اسورة ۱۱ (هود) آبة ۱۳ السبح : الاتصال RM المناف النفوس الجزئية بالنفس الكلية RaZa القرية TARZ : قريته RM المراد منها العالم السغرى RaZa اسورة ۲۱ (الابياه) آبة ۱۳ اتصل النبائت : اى المراض الشهوات الجرمانية Aa عجارة من سجيل : سورة ۱۱ (هود) آبة ۱۸۶ اى امراض النفوس مثل البغل والعسد وغيرها Aa اى انواع النبائت والامراض والملكات المذمومة الكبر والعقد والعسد والبغل والعجب وغيرها Ra الكبر والعقد والعسد والبغل والعجب وغيرها Ra الروح الطبيعية Ra الموت الموت الطبيعية Ra الموت الموت الموت الموت الطبيعية Ra الموت ال

(٢٠) وكُنّا نسير في جارية «ذات ألواح ودُسُر. ، فخرقنا السفينة خيفة ملك وراءنا « يأخذ كلّ سفينة غضبًا. »

(٢١) والفلك المشحون قد مرّ بنا على جزيرة ياجوج وماجوج الى 3 الجانب الأيسر من الجوديّ.

(٢٢) وكان مَعي من الجنّ مَن يعمل بين يدى ، وفي حكمى عين الفطر . فقلتُ للجنّ \* اَنفخوا فيه حتّى صار مثل النار . \* فجعلتُ سدًّا حتّى 6 انفصلتُ عنهم .

(۲۰) شرح « ومی رفتیم بکشتی با تختها ولینها ومسمارها ، یعنی

هنوز با بدن بودیم ، « پس کشتی را بدریدیم از بیم پادشاهی که وراه ها بود و واز هر کشتی باج می ستد بغضب ، یعنی ملك الموت.

(۲۱) شرح « پس این کشتی ما برسید بگو. یاجوج وماجوج ، یعنی درین حالت اندیشها؛ فاسد وحب دنیا در خیال من می گشت.

(۲۲) شرح د ودر آن وقت پیش من بودند پربان، یعنی قوّت خیال

(۲۳) وتحقّق ﴿ وعدُ رَبِّي حَقًّا. ﴾

(٢٤) ورأيتُ في الطريق جماجم عاد وثمود، وطُفتُ في تلك الديار 3 • وهي خاوية علي عروشها »

(٢٥) وأخذتُ الثقلين مع الافلاك وجعلتُها مع الجنّ في قارورةٍ صنعتُها أنا مستديرةً وعليها خطوطٌ كأنّها دواير.

- و فکر، «ودر حکم من بود چشمهٔ مِسِ روان» یعنی حکمت. «پس بفرمودم پریان را» یعنی قوارا «تا بدهیدند در آن مس که آتش شد. پس از آن سدّی ببستم میان من ریاجوج وماجوج» یعنی اندیشها؛ فاسد.
- 9 (۲۳) شرح «حقیقت شد مرا وعد پروردگار من.» (۲٤) شرح « وبدیدم در راه کَلَها؛ سرِ عاد وثمود تهی پوسیده بر تختها؛ ایشان» وبدین مذمّت دنیا خواسته است.
- 12 (۲۰) شرح « وبگرفتم ثقلین را با افلاك » یعنی نفس امّاره ولوّامه را با بواعث ونزغات ایشان، وشاید که حمل بر وهم وخیال کنی، « ودر قاروره ئی کذاشتم که من ساخته ام » یعنی دماغ که معدن روح نفسانی است ونشوءَش کذاشتم که من ساخته ام » یعنی دماغ که عدوق و تجویفات و آن بدوایر ماند.

<sup>1</sup> سورة ١٨ (الكهن) آية ١٨ ا ٥ ورايت...وثبود: ٨ ا عاد وثبود: اى مدمة الدنيا Ra وطفت في تلك الديار: ٣٠ ا ١ ١ سورة ١٨ (الكهف) آية ٤٠ ا ١ النقلين: النفس الامارة هاى النقوس الامارة واللوامة مع بواهثها، ويجوز حمله على الوهم والخيال Ra الافلاك ٢٠٦: الاملاك A مقابله شود با بند ٢٨ ا قارورة: الدماغ فانه معدن روح الانسان Aa المسلام صنعتها إنا TARPM: أنا صنعتها 3 الكالم وطيها خطوط: المروق والنجويفات Ra المحاكذ اشتم: كردم B المروق والنجويفات Ra المحاكذ اشتم: كردم B

- (٢٦) فقطعتُ الانهار من كبد السماء.
- (٢٧) فلمّا انقطع الماه عن الرحى، انهدم البناه، فتخلّص الهواه الى الهواه.
- (٢٨) وألقيتُ فلك الافلاك على السماوات حتَّى طحن الشمس والقمر 3 والكواكب.
  - (٢٩) فتخلُّصتُ من أربعة عشر تابوتًا وعشرة قبور عنها ينبعث ظلُّ الله ،
- (۲۶) شرح « پس ببریدم جویهارا از جگر آسمان» یعنی قوا؛ محرکه 6 که در دماغ است بواسطهٔ عروق وغشا وعضلات، وبآسمان سررا میخواهد. (۲۷) شرح « پس چون آب آسیاب بریده شد، آسیاب ویران شد،
- وگوهر بگوهر رسید وأثیر شد، بعنی از روح نفسانی نیز بگذشتم.
  - (۲۸) شرح د وبینداختم فلك الافلاك بر آسمانها، تا آس كرد آفتاب

وماه ودیگر کواکبرا، یعنی نفس امّاره را تا روح طبیعی ونفسانی را وقواء

دیگر یکرنگ کرد، واورا قواءِ خاصِ خوبش بماند چون علمی ونظری.

(۲۹) شرح « پس برستم از چهارده تابوت » یعنی چهارده قوّت « واز

I نقطمت: وتقطمت لا الانهار: القوة المتحركة (كذا) Aa اى المقوة المحركة التى فى الدماغ واسطة المروق والفشاء والمضلات Ra اكبد السباء: الرأس AaRa التى فى الدماغ واسطة المروق والفشاء والمضلات Ra كبد السباء: الرأس Ra المهاء عن الرحى: اى تجاوزتُ عن الروح النفساني Ra افتخلص الهواء الى الهواء RA تخلصت الهوى الى الهوى R وتخلصت الهواء RA تخلصت الهوى الى الهوى R وتخلصت الهواء الهواء اللهواء الهواء الهو

حتّى يقبضنى الى القدس «قبضًا يسيرًا» بعد أن جعل «الشمس عليه دليلًا.»

(٣٠) ولقيتُ سبيل الله ، ففطنتُ «انَّ هذا صراطى مستقيمًا.»

(٣١) وأختى وأهلى قد أخذتُها «غاشية من عذاب الله» بياتًا، فباتتُ
في قطع من الليل مظلمًا، وبها حُمَّى وكابوس يتطرّق الى صرع شديد.

ده کور ، یعنی حواس ظاهری وباطنی . واین چهارده قوت ا بر بسیار حمل وان کرد ، چون جاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه وغاذبه ومولده ومصوّره ونامیه وغضبی وشهوانی و چهار خلط . وده حسّ که پنج در ظاهر وپنج در باطن ، «که ازو بر انگیزند بسایهٔ خدا تا منقبض شود با قدس قبض آسانی . » (۳۰) شرح ، پس بدیدم راه خدا ودر یافتم که اینست راه راست . » (۳۰) شرح ، وبکرفتم خواهر خویش را وبپوشانیدم درو پوششی از عذاب خدا . پس بماند در پاره تی از شب ودر تبی وکابوسی که راه می برد بسری خدا . پس بماند در پاره تی از شب ودر تبی وکابوسی که راه می برد بسری که بنت ، یعنی هیولا؛ اجسام عالم ، که بماند در عالم تیره قابل انفکاك صورت که بتب وبکابوس منسوب کرد \_ یعنی مقدار آن مدت که منفک نشده باشد ، سخی از هیولا؛ این عالم نیز بگذشتم . »

(٣٢) ورأيتُ سراجًا فيه دهنَّ وبنبجس منه نور ينتشر في أقطار البيت، ويشتعل مُسكّانها من اشراق نور الشمس عليهم.

قلزم وفوقه كواكب ما عرف مطارح أشتّها الّا بارئها ﴿ والراسخون في العلم. ﴾

(۳۲) شرح « پس بدیدم چراغی که ازو نوری تافت، وبر می افروخت

سگان خانه از اشراق او ، یعنی عقل فقال (!) که مدبّر این عالم است ، وفعّال 6 بدان گویند که از و افعالهائی بسیار زاید بخلاف عقول فلکی که از ایشان جز یك فعل نزاید . وآن روغن که ازو می زاد یعنی قوّت قوام اجسام جسدی که مملکتست .

(۳۳) شرح « پس بنهادم چراغ را دو دهان اژدهائی ساکن دو بوج دولاب که زیر قدم او دریاء قلزم است وبالاء او ستارگان که پرتو شعاع ایشان نداند الا مُبدع ایشان وراسخان در علم . » معنی آنست که عقل فمّال را که مدبّر این عالم است ، هم بعناصر این عالم رها کردم ؛ ودلیل بر آن ، ح آن است > که « ساکن » گفته است ؛ وعناصر این عالم اگر چه دایر اند،

I Ra البحاد العقل الغمال() Aa Ra الحيد وهن: - BA الهدن: قوة قوام الاجساد R المساد B المساد B المساد B المشعر TP ينشر TP ينشر B منتشر A المشعر TP ينشر TP ينشر TP ينشر B منتشر RMZ وينبس B الملا : - PZ ويشتمل (و يشعل (و يشعل (P) مشكاتها PZ : - BTARM ويشمل سكانها: - PZ ويشتمل RM وليشتعل A المن: في P الا الله في في تثين: مقابله هود يبند ١٦ الملك TBZ ويشتمل RM المن: في P الا الله هود يبند ١٦ الملك TRPM وليشتعل A المنازح المسلوح المسلوح المسلوح المسلوم الم

(٣٤) ورأيتُ الأسد والنور قد غابا، والقوس والسرطان قد طُويا في طيّ تَدُوار الافلاك، وبقى الميزان مستويًا اذا طلع النجم اليمانيّ من وراء غيوم ورقيقة متأتّفة ممّا نسجتْه عناكبُ زوايا العالم العنصريّ في عالم الكون والفساد.

شكل دوران ندارند. وببرج دولاب آسمان خواسته است، يمنى دولاب گردنده باشد وآسمان كردانست. وآنچه هيكويه "بزيرش درياء قلزم است» و بعنى آب فرود آسمانهاست، و بالا و ستاركان " خود معلوم است؛ يعنى ازبن عالم واز عقل فعّال نيز بكنشتم وبفلك واجرام او رسيدم.

(۳٤) شرح « پس بدیدم اسد ونوررا که غایب شده بودند» واگر چه این شیر وگاو نام برو جدا ماند. وآن خواسته است که بعالم مفردات برسیدم، که در عالم مفردات از روی یك طبعی جنگ نباشد، چنانك میان گاو وشیر. وکمان وخرچنگ نوردیده بودند در نورد فلك، یعنی هیچ کاو وشیر، که این دو استعارت اند از کژی. « وبماند ترازو راست، حآنگاه > که طلوع کرد ستارهٔ یمانی» وبدین نفس کل خواسته است؛ حآنگه میگوید « ورای پردها » یعنی بیرون از شکل، وآن عقل ونفس اند.

<sup>1</sup> الاسد: اى الغضب Ha الثور: اى الشهوة Ra الاسد والثور: اى المالم الذى لم ليس فيه طبايع منعتلفة بل كان كله حمن > مفردات لا منازعة فيها Aa اقد طويا: اى لم يبق شيء حفير > مستقيم، لان القوس والسرطان فيهما اعوجاج Aa اطي: -- 13 تدوار RM تداور A الافلاك: الغلك Bili (Al' 15 اذ السبم المالك Ai' النابع المياني (سهيل Canopus): اى النفس الكلية AaRa الاسلاك عيوم رقيقة: اى الإفلاك المناب والهلاك كالمنصريات Ra الاوار عقل نعال فيز بكدهتم: در بارة ابن وجه تعبير مشكوك والهلاك كالمنصريات Ra واز عقل نعال فيز بكدهتم: در بارة ابن وجه تعبير مشكوك رجوع ببقدمة فرانسه شود 11 وخرجنك: وخرجنك:

(٣٥) وكان معنا غَنَمَّ، فتركْناها في الصحراء، فأهلكتُها الزلازل وقعتْ فيها نارُ صاعقة.

(٣٦) ولمّا انقطعتِ المسافة وانقرض الطريق وفارَ التَّنُور، من 3 الشكل المخروط، فرأيتُ الاجرام العلويّة؛ اتصلتُ بها وسمعتُ نغماتها ودستاناتها، وتعلّمتُ إنشادها، وأصواتُها تقرع سمعى كأنّها صوتُ سلسلة تُجَرُّ على صخرة صمّاء، فتكاد تنقطع أوتارى وتنفصل مفاصلى من لذّة ما أنال. 6 ولا يزال الأمر يتكرّر علىّ حتّى انقشع الغمام وتخرّقتِ المشيمة.

وآن پردها « تنیدهٔ ح عنکبوتها؛ کوشهها؛ عالم عنصری باشند در عالم کون وفساد » >

(۳۵) حوبا ما گوسپندی بود، اورا در بیابان رها کردیم، پس زمین لرزهها وی را هلاك کرد وآتش صاعقه در او افتاد.>

(۳۶) حوچون مسافت بریده شد وراه بپایان رسید و بجوشید 12 آب تنور ، از شکل مخروط، پس جرمهاء علوی را بدیدم، بدانها پیوستم

(٣٧) وخرجتُ من المغارات والكهوف حتّى تفضّيتُ من الحجرات متوجّها الى عين الحيوة . فرأيتُ الصخرة العظيمة على قلّة جبل كالطود العظيم . فسألتُ عن الحيتان المجتمعة في عين الحيوة المتنمّمة المتلذّة بظلّ الشاهق العظيم : انّ هذا الطود ما هو؟ وما هذه الصخرة العظيمة ؟

(٣٨) فاتّخذ واحدُ من الحيتان سبيله في البحر سربًا. فقال « ذلك ما

6 ونغمه ها ودستانها؛ آنها بشنودم، وخواندن آن آهنگها بیاموختم، وآواها؛ آنها چنان در گوشم اثر میکرد که گویی آوا؛ زنجیری است که بر سنگ خاره کشند. پس نزدیك آمد که از لذّت آنچه بدو رسیده بودم، رگ ها و پیها؛ من از هم فرو گسلد ومفصل ها؛ من جدا گردد. وحال برین منوال بود تا ابر پراکنده شد ومشیمه پاره گشت. >

(۳۷) ح پس از سُمجها وغارها بیرون شدم، واز حجره ها فرود آمدم 12 وروی بسوی چشمهٔ زندگانی داشتم، پس سنگی بزرگ همچون پشتهئی سترک بر ستین کوه دیدم. آنگاه از ماهیانی که در چشمهٔ زندگانی کِرد. آمده واز سایهٔ آن پشتهٔ بزرگ متنعم وبهرمند بودند، پرسیدم: این پشته 15 چیست ؟ واین سنگ بزرگ چه ؟>

(۳۸) < پس یکی از ماهیان از گذرگاهی راه خویش در دریا پیش

1 والكبوت حتى تقطيت RtMZ والحوت قد نقضى TRP والحود وتفضيت A والحجرات RtM : الخراب TAP الغبارات Z = الحيتان : اى النفوس الجزئية التى وصلت بستقرها Ra | المجتمة : التى جمعت Z | عين + ماه Z | المتنمة المتلذة : متنمة متلذذ ك الشاهق A شاهق عظيم من هذه المعترة والجبل Z | 1 ان : الشاهق A شاهق عظيم من هذه المعترة والجبل Z | 1 ان المحر المعترة والجبل Ra | 1 قاتخذ : واتخذ Z | سبيله في البحر PZ : في البحر بيله المحر : في البحر : في المحر المعترة والجر : في المحر Ra الك المحر المعترة والجر : في المحر المحر المحر : في المحر المحر المحر المحر : في المحر المحر المحر : في المحر المحر المحر المحر المحر المحر المحر : في المحر ال

3

كُنتَ تبغى، وهذا الجبل هو طور سيناء، والصخرة صومعة أبيك.، فقلتُ « وما هؤلاء الحيتان؟ » فقال أشباهُك، أنتُم بنو أبِ واحدٍ، وقع لهم شبيهُ واقعتك، فهُم اخوانك. »

(٣٩) فلمّا سمعتُ وحقّقتُ، عانقتُهم؛ ففرحتُ بهم وفرحوا بي؛ وصعدتُ الجبل، ورأيتُ أبانا شيخًا كبيرًا تكاد السماوات والارض تنشقَ من تجلّ نوره. فبقيتُ باهتًا متحيّرًا منه، ومشئتُ اليه، فسلّم علىّ، فسجدتُ له وكدتُ 6 أنمحق في نوره الساطع.

گرفت. آنگاه گفت « این است آنچه میخواستی، واین کوه همان طور سیناست، وآن سنگ بزرگ ِ سخت صومعهٔ بدو نست. » پس پرسیدم: « این 9 ماهیان کیانند؛ » پس گفت: « همانندان تو اند. شما پسران یك پدرید، و آنان را واقعه نمی مانند واقعهٔ تو افتاده است. پس ایشان برادران تو اند. » >

12 حیس چون این بشنودم وتصدیق کردم، دست بگردن ایشان در آوردم، وبدانان شاد شدم، وایشان نیز از دیدن من شاد شدند. وبکوه بر شدم وپدرمان را دیدم، پیری بزرگ که نزدیك آمد آسمانها وزمینها از تابش نور وی شکافته شوند. پس در روی او خیره وسرگشته ماندم، وبسوی 15

ي وهذا: وهذه المحال ا

(٤٠) فبكيتُ زمانًا وشكوتُ عنده من حبس قَيْرَوان. قال لى ﴿ نِمِمّا ! تَخَلَّصَتَ، اللّا انّك لا بدّ راجع الى الحبس الغربيّ، وانّ القيد بعد ما خُلَعتَه على الله الله على المشرف على الله الله علم الله الله على وتأوّهتُ صارخًا صُراخ المُشرف على الهلاك، وتضرّعتُ الله.

(٤١) فقال د أمّا العود فضروريّ ألآن، ولكنّى أبشرك بشيئين: أحدهما انبك اذا رجعت الى الحبس، يمكنك المجى الينا والصعود الى جنّتنا هَينًا أو شدم. پس مرا سلام داد، اورا سجد كردم ونزديك بود كه در فروغ تابناك وى بسوزم.>

9 (٤٠) < پس زمانی بکریستم، ونزد او از زندان قیروان شکایت کردم.
مرا گفت • نیکو رَستی، امّا ناگزیر بزندان غربی باز خواهی کشت، وهنوز
همهٔ بندرا از خود بر نیفکنده ئی. ، پس چون گفتار او بشنودم، هوش از
سرم بشد، و آه و ناله بر آوردم همچون نالهٔ کسیکه نزدیك بمرکست، ونزد او
زاری کردم. >

(1) شرح «گفت: این بار تورا باز گشتن بدنیا ضروریست، ولکن حورا باز گشتن بدنیا ضروریست، ولکن حورا > تورا > بشارت می دهم بدو چیز: یکی آنکه چون اکنون بزندان باز ۱۵ می ۱۵۰۰ تشارت می دهم بدو چیز: یکی آنکه چون اکنون بزندان باز ۱۳۰۰ تا ۱۳۰ ت

متى ما شئتَ. والثانى أنَّك تتخلُّص في الأخير الى جنابنا تاركًا للبلاد الغربيَّة بأسرها مطلقًا. »

٤ (٤٢) ففرحتُ بما قال. ثمّ قال لى • اعلم أنّ هذا جبل طور سيناء. 3 وفوق هذا جبل طور سينين مسكن والدى وجدّك، وما أنا بالاضافة اليه الا مثلك بالاضافة اليّ.

(٤٣) ولنا أجدادُ آخرون حتّى ينتهى النسب الى الملك 6

گردی، ممکن است که دیگر بار بما باز رسی وببهشت ما باز کردی. دوّم آنکه بآخر باز کردی وخلاص یابی، وآن شهرها؛ غریبرا جمله رها کنی.»

(۲۶) شرح د حفر حذاك > گشتم بدانكه گفت. پس ديگر بار گفت: 9 اين كوه طور سيناست ، يعنی عالم مَن ، « وبالا؛ مَن اين مسكن پدر حمَن > وجد تُست ، يعنی عقل كلّ وفيض. واين پدر نه زناشوئی است چنانكه جهّال گويند، كه ايشان را قوّت شهوانی نيست ، بلكه قابل تركيب 12 وتحليل نيستند. پس گفت « من نيستم باضافت با او جز چون تو باضافت با من ، يعنی هر دو تقسيم فرق همانست ، كه تو جزوی ومن حاوی نو .

(س ع) شرح « وگفت: مارا اجداد دیگر هستند تا نسب بملکی رسد 15

ا متى ما Z : متى TARMP ما B ا انك : انى انك T ا تتغلس BAZ : متغلس TRMP تاوكا BARtPZ : تارك TRMP المبلاد الغربية BAZ : البلاد الغربية BAZ : البلاد الغربية Rt المبلاد الغربة Rt المونوق هذا : ونوقه P الجبل طور سينين Maz : الله المسكن والدى وجدك : اى المالم العلوى Aa الوالد : المقل الكلى (١) AaRa الجد : الفيض الاول Aa وجدك . اك وجدك . وجد ميل (١) RM البه Z - T : اليك B ا عنلك يالإضائة Aa RtP : المبل فالإضافة A ا المتحرون C ح B : اخر P احتى C - B : الى ان RtP المعادل الكلى الكلى

الذى هو الجدّ الاعظم الذى لا جدّ له ولا أب. وكلّنا عبيده، به نستضى وهنه نقتبس، وله البهاء الاعظم وله الجلال الأرفع والنور الأقهر، وهو فوق الفوق ونور النور وفوق النور أزلّا وأبدًا، وهو المتجلّى لكلّ شيء، و كلّ شيء هالك الله وجهه. "

(٤٤) فأنا في هذه القصّة، اذ تغيّر الحال عليَّ وسقطتُ من الهواء في الهاوية بين قوم ليسوا بمؤمنين محبوسًا في ديار المغرب. وبقى معى من اللذّة ما لا أطيق أن أشرحه. فانتحبتُ وابتهلتُ وتحسّرتُ على المفارقة. وكانت تلك الراحة أحلامًا زايلةً على سرعة.

۵ که جدّ بزرگتر اوست، واین بزرگیرا با بزرگی او عظمی و مقداری نباشد،
 و و اور است، و بررگواری بلند، و بالاه بالاست، و نور نور است، و هر چیز قابل
 آفت و فناست الا ذات یاك او . »

12 (٤٤) ح پس من درين هاستان بودم كه حال من بكرديد، واز هوا اندر مفاكى، ميان گروهى ناگرونده بيوفتادم ودر ديار مغرب زندانى بماندم.

3

(٤٥) نجّانا الله من أسر الطبيعة وقيد الهيولي! ﴿ وقُل الحمد للهُ سيُريكم آياته فتعرفونها، وما ربّك بغافل عمّا تعلّمون > ﴿ وَقُل الحمد للهُ بل أكثرهم لا يعلمون > والصلوة على نبيه وآله اجمعين.

تمت قشة الفرية الغربية



ومرا چندان لذّت بماند که یارا؛ توصیف آن ندارم. پس بانگ بر آوردم وزاری کردم وبر جدایی دربغ خوردم. واین راحت خوابی خوش بود که 6 زود بگذشت. >

(ه ٤) حدای مارا از اسارت طبیعت وبند هیولی رها سازد! دوبکو سپاس مر خدارا، زود بنماید شمارا آیات خودرا. پس بشناسید آنرا، و ونیست پروردگار تو بی خبر از آنچه میکنید. دبکو سپاس مر خداراست، بلکه پیشتر ایشان نمیدانند. و درود بر پیامبر او وخاندان وی، همکان. داستان غربت غربیه بانجام رسید

1 نجأنا ٢٠١٣: انجأنا ٢٤ السر: اسرار ٢٤ ١١هـ سورة ٢٧ (النمل) ٢١ ٥٠ ١١هـ وحد سورة ٣١ (لتمان) ٢١ ١٤ ١٤ والمبلوة ... اجمعين ٨٠ الحد فله وب المالمين والمبلوة والسلام على غير خلقه محمد سيد البرسلين حواله> اجمعين ٢ تمت الغربة الغربية من كلام الشيخ الحكيم الألمي شهاب الدين الفتول بعون الله وحسن تيسيره ٢ تمت الكلمات البرموزة، وفقنا الله لتشريح حضلات معضلاتها وتنقيح مستكفات إعضال مشكلاتها حسب اقتضاه مقامات الملوم على ما هي في نفس الامر، وأوصلنا الى أقمى درجات غايات الكمال بمحمد وآله غير آل صلوات الله عليهم من الله ذي الجلال والافضال ٢١٤هـ وبكو سياس... آنچه ميكنيد: تفسير ابو الفتوح وازى، چأب اول ٢٧٤ ع م ١٧٥ ع ١٩٠٤ م ٢٧٤ م